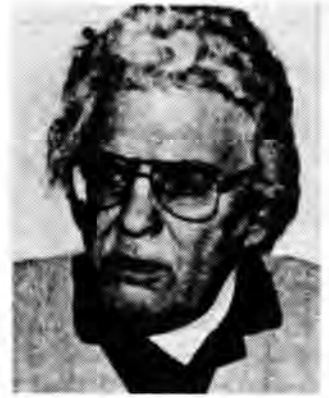


در این شماره: * گفتگو: همه سنگها رابه سمت من پرتاب کنید! محمد شریف سعیدی * مقاله: شمر و دستور زبان محمد کاتم کلمی * داستان: جنگل باغ لقی واحدی * شعر: زیباترین ترانه سید محمد ضیا لاسمی * تکاثر ظلمت سید رشید سعیدی * فرادای روشن ا. د. ی. هنوز آسمانمان برپاست محمد بشیر رحیمی * آفق روشن احمد شاملو * نظر: الهی تا جهان باشد تو باشی علی پهم * گلبانگ: زمزمه عاشقان سید محمد ضیا لاسمی * گلبانگ بلند آوازه محبوبه ابراهیمی * گلبانگ و... محمد صابر جعفری * گزارش: حضور گرم فضای سرد محمد آصف جوادی * در آستان جانان محمد بشیر رحیمی * تذکره الشعراء حمید مبشر *



کلام

دوره نهم و دهم بیست و نهم (نقد سید ابراهیم)
ضمیمه هفتمه نامه وحدت



چهره: احمد شاملو

شماره بیست و پنجم - سال دوم - پنجشنبه ۲۵ جدی (دی ماه) ۱۳۷۶ ش - ۱۶ رمضان ۱۴۱۸ ق

حضور گرم، فضای سرد

محمد آصف جوادی

(گزارشی از ششمین کنگره شعر و قصه طلاب سراسر کشور جمهوری اسلامی ایران)



در طول دو روز برگزاری کنگره در شهرستان قم آقایان: حجة الاسلام بهجتی (شفق)، سید علی موسوی گرمارودی، سید حیدر علوی نژاد بلخی، خانم مینا نصر، محمد شریف سعیدی، صادق رحمانی، سید عباس رضوی هاشمی کشمیری، سید مصطفی حسینی، معروف عبد المجید سعیدی، شهید گانین (آفریقای جنوبی)، سید نادر احمدی، خانم ربابه حجار، سید رضا محمدی، نعمت الله شمسی پور، خانم ایسمان



گانین (آفریقای جنوبی)، اکبر حمیدی، سید ابوطالب مظفری، قنبر علی تابش، سید حبیب الله نظاری، مجتبی تونه‌ای، جواد صالحی، سید محمد حسینی، حمید مبشر، سید موحد بلخی، حسینعلی سرور لبنانی، محمود شریفی، مجید مرادی رودپشتی، رضا شاکر اردکانی، محمد بشیر رحیمی، سید کاظم سید باقری، سید مصطفی حقی، عبدالله الاسعد، سید شمساد حسین نقوی، سید رضا امام، قرات الانسادی، محمد جبرئیلی، علیزاده جهیلی، سید میرحسین مهدوی، محمد بابکی، محمد حسین بهشتی، علی العقیبی، مجتبی صادقی، سرور تقوی، سید حسین فاطمی، خانم نظیفة السادات مؤذن، علی اکبر صفوی، سید حسین مرتضی، مهدی کسبیل هندی، مهدی ایزدپناه، فاطمه وطندوست، سید نواز حیدر رضوی هندی، ظاهر احمدی، حبیب الله موسوی، یحیی علوی، سید محمد شاهد عالم، شوکت علی محمدی، محمد آصف جوادی، خانم پاکدل، سید فاضل حسینی محجوب، سید علی حسینی بشیر عالمی، سید حسین اختر رضوی هندی،

چند سالی است که کنگره شعر و قصه طلاب سراسر کشور جمهوری اسلامی ایران - سالانه - برگزار می‌شود و یکی دو سال می‌شود که نگرداشت یکی از شخصیت‌های ادبی - فرهنگی حوزه بر آن افزوده شده است.

ششمین کنگره شعر و قصه طلاب با تجلیل از شخصیت ادبی - فرهنگی آیه الله حسن زاده آملی در روزهای ۲۸-۲۶ اسفند در قم و روز ۲۹ آذر در آمل برگزار شد.

چهارشنبه ۱۳۷۶/۹/۲۶

عقریه‌های ساعت حوالی سه بعد از ظهر را نشانه رفته‌اند. در تالار معصومیه استانداری قم به روی دعوت شدگان باز شده است. با این که هوا ابری و سرد است مشتاقان شعر و قصه یکی پس از دیگری وارد می‌شوند و صندلیها به تدریج پر می‌شوند. فضای تالار با آیات کلام الله مجید عطر آگین می‌شود و مجریان برنامه آقایان سید عبدالله حسینی و جواد محقق به جایگاه ویژه می‌روند و به مهمانان خیر مقدم می‌گویند و از این که کنگره‌های این چنینی با تأیید رهبر انقلاب برگزار می‌شود، اظهار شادمانی می‌کنند و از باب تین و تبرک غزلی از ایشان می‌خوانند.

دلم قرار نمی‌گیرد از فغان بی تو
سیندوار ز کف داده‌ام عنان بی تو
ز تلخکامی دوران نشد دلم فارغ
ز جام عیش لبی تر نکرد جان بی تو
نسیم صبح نمی‌آورد ترانه شوق
سرب بهار ندارند بلبلان بی تو
مجری برنامه از حجة الاسلام محمد علی «زم» برای سخنرانی



افتتاحیه دعوت می‌کند. ایشان در باره اهمیت شعر و قصه سخن می‌گویند و پس از آن شعرخوانی شاعران آغاز می‌شود.

شاعران برگزیده افغانستان در ششمین کنگره شعر و قصه طلاب سراسر کشور جمهوری اسلامی ایران به ترتیب تصویر: سید رضا محمدی، سید ابوطالب مظفری و محمد شریف سعیدی.

در آستان جانان

محمد بشیر رحیمی

«جناب» «گلبانگ» که پارسل از هفته نامه «وحدت» انشعاب کرده بود، بعد از مدتها تلاش در عرصه مبارزه فرهنگی، طی سراسمی همبندوری، با ارائه کارنامه فعالیتهای خود رسماً یکساله شد.

به گزارش آقای «سربلندی» گزارشگر بدون مرز از «آستان جانان»، هفته گذشته به مناسبت اولین سالروز گلبانگ، مراسمی در آستان جانان برگزار شد. در این مراسم که شخص ابوالمشاغل رهبر گلبانگ و اکثریت اعضای این حزب، حضور داشتند فعالیتهای یکساله این حزب، مورد ارزیابی قرار گرفت. در این مراسم که بی هیچ مقدمه‌ای آغاز شد، هر یک از اعضای این حزب گزارشی از خدمات و فعالیتهای یکساله خود را در راستای اهداف گلبانگ ارائه دادند. آن‌گاه آقای ابوالمشاغل طی سخنان مسبوسی

پیرامون یک سال تلاش و مبارزه گلبانگ، موفقیت‌های این حزب را در اشاعه فرهنگ و هنر برشرد.

آقای ابوالمشاغل گفت: «گلبانگ به عنوان کانون فرهنگ و ادبیات توانسته ظرف کمترین مدت ممکن، موقعیت شایسته خود را در شرایط ناساعد کنونی به دست آورده و بر تحکیم بیش از پیش آن موفق باشد.»

وی گفت: «یکی از عوامل این موفقیتها، جلب حمایت حیوانات افغانستان بود که گلبانگ در انعکاس نظریات و پیشنهادات و ارائه شکایات آنها به «کمیته رسیدگی به افشار آسیب‌پذیر» گامهای مؤثری برداشته است.» وی اظهار داشت: «گلبانگ یک جریان فرارزاست و ما خواهان «نظام واحد اجتماعی» در جهان هستیم. اگر ما بتوانیم حمایت همد جانبه همه جانوران را جلب کنیم، آرمان بلند «نظام یک قطبی» شدن جهان تحقق یافته است.»

آقای ابوالمشاغل پس از پایان مراسم، خبرنگاران بدون مرز را به حضور پذیرفته و به سؤالات آنها پاسخ دادند.

وی در پاسخ به سؤال «بزرگ‌داف» خبرنگار روزنامه «ایران» و کارشناس امور «آسیای میانه» که: «چرا شما از هفته نامه وحدت انشعاب کردید و آیا درست است که شما اختلاف نظر داشتید؟» گفت: «ما اختلاف سلیقه داشتیم و تلاش کردیم که مستقل عمل کنیم اما با تغییر روند سیاست «هفته نامه» حرکت به سوی یک‌بعدی شدن و کلیشه‌ای شدن سیاستها، عملاً از هم جدا شدیم ولی در

کلیات اهدافمان باهم هم‌منظر هستیم ولی جداگانه عمل می‌کنیم. اختلاف سلیقه، یک امر مسلم است و همین اختلاف سلیق است که موجب رشد و تکامل یک جامعه می‌گردد. ما پیش از این باهم «رفاقت» داشتیم و نمی‌توانستیم در کارهای هم، دقیق شویم اما اکنون با ایجاد «رفاقت»، می‌توانیم کاملاً یکدیگر را زیر نظر داشته باشیم و مواز ماست بکشیم. ما از طرفی «مستقل» و از طرفی «مشترک المنافع» هستیم.»

آقای ابوالمشاغل در پاسخ به این سؤال که: «شما چگونه توانستید مدت یک سال بدون شناسنامه، فعالیت، و هویت حزبی خود را حفظ کنید؟» گفت: «صدور شناسنامه، مراحل قانونی و اداری خود را دارد که باید طی شود. از این رو، سعی کردیم که سالگرد گلبانگ را اندکی به جلو بکشیم تا این مراحل را زود از زمان معین سپری کرده باشیم. ما با اتخاذ این سیاست، هم هویت خود را می‌توانیم تثبیت کنیم و هم از «حوادث غیر مترقبه»، جلوگیری نماییم. این سیاست، نتیجه‌تر از آن است که هر چند مدتی ساعت را جلو یا عقب بکشیم البته شناسنامه واقعی گلبانگ،

حضور جدی و پیگیر آن در صحنه است که نشان‌دهنده هویت واقعی گلبانگ است. گلبانگ را کارش معرفی می‌کند نه پاره کاغذ. شما شاهد بودید که گلبانگ طی یک سال فعالیت، هر روز حضور پرچسته‌تر از دیروز داشته است.»

آقای

ابوالمشاغل در پاسخ به این سؤال که: «گفته می‌شود که گلبانگ دچار بحران اقتصادی شده و مسکن است منحل شود؟» گفت: «گلبانگ در برابر تبلیغات زهرآگین دشمن تا آخرین قدرت ایستادگی می‌کند. ما آماده‌ایم تا آخرین پول ته جیبی به کار خود ادامه بدهیم. تا زمانی که بتوانیم یک «نان سنگک» بخریم، می‌توانیم «ایمان» خود را همچنان «قرص» و «دندان‌شکن» حفظ کنیم. گلبانگ خودش یک سرمایه است؛ سرمایه‌ای که می‌تواند مغزها را تقذیه کند.»

وی که در این گفتگوی مطبوعاتی، سؤال‌باران شده بود، و هنوز عده زیادی از خبرنگاران توانسته بودند سؤالاتشان را مطرح کنند، گفت: «شما در جریان هستید که من «مشغله» زیادی دارم که باید به آنها برسم. معذرت می‌خواهم که نمی‌توانم به سایر سؤالات پاسخ بگویم.»

وی در حالی که از سالن خارج می‌شد، سورد حسله خبرنگاران قرار گرفت، گزارشهای رسیده حاکی است: در این حمله که چند دستگاه ضبط صوت و دوربین فیلمبرداری و میکروفون، منهدم شد، هیچ



الهی تا جهان بانشد تو باشی

علی پیام

گلبانگ عزیزا

نخستین سالگرد تولدت را گرامس می‌داریم. این نامه را در حالی می‌نویسم که اتوبوس با تکناهایش مرا به یاد گهواره دوران کودکی‌ام می‌اندازد. مسیر بین قم و آمل است. در ششمین کنگره شعر و قصه طلاب سراسر کشور، بخشی از برنامه کنگره را در قم تیر کردیم و عازم شهر آمل هستیم تا ختم کنگره را در زادگاه حضرت آیه الله حسن زاده آملی شاهد باشیم. جمع زیادی از قصه نویسان و شاعران مهاجر هم وطن در اتوبوس حضور دارند. برخی در چوکها غنوده‌اند و از خواب سرخوش، برخی متفکرند، تعدادی با هم گپ می‌زنند و برادران شاعر و قصه نویس ایرانی هم همین حالت را دارند. اگر کسل نمی‌شوی که برایت تعریف کنم. شاید بگویی که عجب چتی آدم هستیم. نقلها چه فایده دارد خوب، ساعت تیری که است. الان خیابانهای تهران هستیم. از همان چوکی اول، سیل کن که شهباز ایرج با محمد شریف سعیدی در یک چوکی نشسته‌اند و سرشان را در چوکی چسبانده‌اند. به خود می‌گویم شاعر طایفه را بهل و برو به صف قصه نویسان. سید اسحاق شجاعی و عباس جمعفری را بنگر که هر کدام در هوایی و فکری غرق‌اند. دل زده از این روهای خسته پناه می‌برم به میلاد که بیچاره گویا از تهایی دل شکسته است و بیرون را تماشا می‌کند. پهلوی دستش از برادران ایرانی است گویا نتوانسته هم‌زبان شود. از نوری و حسینی هم بگذر که نوری به ساعتش نگاه می‌کند شاید خیلی خسته است. محمد جواد خاوری و سید حسین فاطمی در این ورطه خواب خیال، درست چوکی پهلویم، گاهی با هم گپ می‌زنند. نمی‌دانم از چه می‌گویند. از این‌که جواد سرریض است و یا؟ خوب، رفیق هم چوکی‌ام جناب سید حیدر علوی نژاد از همان لحظه که از مهمانسرای استانداری قم راه افتادیم تنها فردی (تا این قسمت اتوبوس) است که از کله‌اش استفاده می‌کند و دارد شعر می‌سراید و روی کاغذ یادداشت می‌کند.

این قسمت ماشین توقف می‌کند و همگی برای صبحانه پایین می‌روند. و حالا همگی مشغول صبحانه است. خوشحال

آسیبی به آقای ابوالمشاغل نرسید و سع السلامه جان «در» برد. گزارش می‌افزاید: وی پس از یکد عقب‌نشینی تاکتیکی، در حالی که از دروازه سالن خارج می‌شد، فریاد می‌زد: «زنده باد گلبانگ!»

و شادند. در ساعت ۱۰/۳۰ صبح در حالی که هر چه پیش می‌رویم شمالی‌تر می‌شویم و فضای دره و کوه اطراف قشنگ‌تر می‌شود. این قسمت برنامه خیلی جاندار است. پشت سرم آقای جواد رودر است و عنابستانی و... از قصه نویسان ایرانی است و تعدادی از همشهریان ایرانی از مشهدی‌ام که متأسفانه در این سفر چند روزه نتوانستیم فتح باب هم کلامی بکنیم. و بعد تر محمدحسن احمدی که پهلوی شاعر پاکستانی نشسته گویا با اردو کنار نیامده. سید رضا محمدی و محمد تقی اکبری دو جوان خوش ذوق ما عین دو یار صمیمی کنار همدند و سرگرم گفتگو. سیل کن سجادی هم، همچوکی‌اش بیگانگی نمی‌کند و خود را به پنجره اتوبوس چسبانده در آخرهای اتوبوس در صف مقدم بانوان، حضرت سید ابوطالب مظفری و سید نادر احمدی چقدر سرگرم هم‌اند. و خانم مینا نصر شاعر سید هم در بین معجز سران دیده می‌شود و دیگر جراتی نیست که دقیق شوم و...

خوب گلبانگ گلم! مانده که نشدی، ها! دلت می‌خواهد از چه بگویی؟ از این که تا تو نبود جای خالی‌یی چون تو را احساس می‌کردیم تو دست‌خوانی شدی که همه اهل ادب و هنر جلوه‌گری کردند، نان و نمک و سبزی‌شان را با صمیمیت در روی تو پهن کردند. تو در عمر یکساله‌ات نمایشگاه بزرگی شده‌ای از آثار ادبی و هنری خیلی مهاجرین. تو، نمی‌شده‌ای که از حلقوم تو شکایت می‌کنیم. تو، آمدی و باور کردیم که ما مردم، چیزی برای گفتن داریم. تو تولد شدی و با وجودت گفتی تولد هر تشریه و جریده، نشان بلوغ اندیشه و فکر مردمش را نشان می‌دهد. صادفانه می‌گویم: خوش آمدی و «الهی تا جهان باشد تو باشی + زمین و آسمان باشد تو باشی»

گلبانگ عزیزا وقتی که یک بچه یک ساله می‌شود، باید برایش قصه گفت. لالایی‌اش کرده ترانه خواند. ولی برعکس تودر عمر یکساله‌ات همواره ما را قصه گفته‌ای. برای ما شعر خوانده‌ای. نوازش مان کرده‌ای. الهی عمرت پایدار باد!

گلبانگ عزیزا نمی‌دانم در اولین سالگرد زادروزت چه هدیه‌ای برایت تقدیم کنم؟ ولی من گلبرگهای خوشحالی‌ام را چیده و در پنتوس لیانم برایت هدیه می‌کنم. به امید این که سبز سبز باشی.

با احترام

۱۳۷۶/۹/۲۸

شهر آمل - مازندران



پدرم با جادر کتانی زلیخارا محکم به پشت مادرم بسته کرد و خودش پندکی را گرفت. خوشحال بودیم که هیچ کس خبر نشده بود. اما من نمی توانستم لرزش خفیف بدنم را احساس نکنم.

هوا صاف بود و ستاره هابل می زدند، شب از نیمه گذشته بود. از حویلی خارج شدیم و با شتاب از زیر بار خانه ها گذشتیم، به کوچه باغها رسیدیم. صدای فیر پیاپی مرمی در فضا پیچید. پدرم فوراً گفت که بغل دیوار باغ بنشینیم، خودش تا انتهای کوچه پیش رفت. پشت دیوار سیدارهای بلند قطار بود و خش خش شاخه های آن در دل آدم وهم آلود بود. مادرم گفت: «زن همسایه بیستم خواب است که ما پهلویش هستیم»

زن همسایه می آمد لب بسام و می گفت: «می دانم قصد گریز دارین ولی نمی مانم شما بروین. قشلاق خالی میشه. یک روز شما بروین یک روز فلاتی برو، یک روز بسمداتی برو، کس میمانه این جا؟»

پدرم می گفت، قوماندان قشلاق برایش گفته فکروش طرف ما باشد، فکروش باشد که تاخیر فرار نکنیم. اما مادرم می گفت: «بان هرچه دلشان می خورایه بگوین. ولی ما دیگه نمی تائیم بمانیم. این جا دیگه قشلاق نیست، میدان جنگ شده. یک روز توپکاری است، یک روز بمباری است. تا کی زجر بکشیم، تا کی خون دل بخوریم»

پدرم از انتهای کوچه که برگشت، گفت: «هوش تان باشه، کوچه را که آخر کردیم باید زود خود را درون سیل برسانیم»

تام سیل بر بر جانم رعشه انداخت. شنیده بودم که آنجا دزدان راهگیری می کنند و هر کسی را که لازم دیدند سرش را زیر بالش می کنند. ولی پدرم می گفت، چاره نیست مجبور از درون سیل برویم.

پر تور روشن انداز هر چند لحظه دشت را روشن می کرد. پدرم گفت: «زود شوین که شوروی ها نینتاز»

قرارگاه عسکرهای شوروی در دو هزار متری سیل بر بالای یک تپه بود. دو ان دون خود رابه سیل بر رساندیم، قریب یک متر چغری داشت. درد گوشم باز زیاد شد. پیشانیم را به سنگ تکیه دادم و با دستم گوشم را فشار دادم.

«بازم درد گرفت، زیاد درد می کنه؟»

مادرم بود، دستمال رازوی گوشم گرفت، بعد دور سرم پیچید و محکم گره

جنگل باغ

● تقی واحدی

زاد. احساس کردم که درد گوشم کمتر شد.

در بستر سیل بر سنگهای خرد و کلان نمی ماند که تیز تیز راه برویم. بعضی از سنگها به قد پدرم می رسید. راه می رفتیم که ناگهان مادرم چیخ زد، اما زود صدایش را خورد. موج صدا در میان سیل بر پیچید. پدرم وارخطا گفت: «چه شده؟» و زود شانه های مادرم را محکم گرفت. پایش به مرده خورده بود. لاشه یک مرد بود که روی سنگها به رو غلطیده بود. مادرم سرش را به سنگی تکیه داد و نشست، وحشت زده نفس نفس می زد. مرده سوهای درازی داشت و گویچه مخملی اش پر خون بود. بوی مشمزش کننده ای داشت.

پدرم گفت: «حرکت کنیم که ناورقت

مقصد آیت را بگوی فکر خود را جمع بگیر، شور بخوره ماخیر می شیم»



میشه

مادرم گفت: «نمیانم راه بروم، دلم سستی می کنه»

پدرم زلیخا را به پشت من بسته کرد، بعد از زیر بغل مادرم گرفت و حرکت کردیم، اما مجبور بودیم آهسته برویم.

دو سوی سیل بر دشت تا دشت میشه بود و روشن انداز شورویها که می تائید خوشه های گندم را مثل روز می دیدیم، اما ما درون سیل بر راه می رفتیم و مطمئن بودیم که از راه دور دیده نمی شویم. برابر جنگلیاب که رسیدیم از سیل بر بر آمدین و درون جنگلیاب رفتیم. پدرم گفت: «آنسوی جنگلیاب، سرک قیر است، راه درازی نیست. تا هوا روشن نشده همین جا

درختی زد و دوباره بر سر سگ فریاد زد. سگ دمش را پائین گرفت و پس رفت. مرد با ناراحتی گفت: «شما این جا چی می کنین؟»

پدرم برخاست و چند قدم پیش رفت، گفت: «می زویم شهر. دخترکم مریض است، موتر قشلاق خراب شده بود، ناچار گفتیم پای پیاده برویم»

مرد مکت کرد، پدرم پرسید: «در جوی آب میایه؟». مرد بی اعتنا «آه» گفت و بعد از ما گذشت و طرف بالای جنگلیاب رفت. پدرم رو به مادرم کرد و گفت: «تیز برویم که نماز قضا نشوه»

زلیخا را باز من پشت کردم. اما در غم آبله پاهایم نبودم. چهار چشم طرف سمت راست جنگلیاب بودم که نشود سگ سیاه دو باره سرما حمله کند. وقتی در آنسوی جنگلیاب لب جوی رسیدیم پدر و مادرم وضو کردند که نماز بخوانند. من زلیخا را گرفته لب جوی بردم، اما آب جوی خیت بود. آنسوی جوی سرک پخته بود. پدرم نمازش را که خواند گفت همین جا می نشینیم تا که موتر بسپاید. چشم براه نشستم تا اینکه موتر «وازه» آمد که به سوی شهر می رفت. پدرم دست تکان داد، اما موتر توقف نکرد و کلیتر با صدای بلند گفت: «جای ندارم کاکا جان، ناچار پس آمدیم لب جوی نشستم»

«اون جاست، تا هنوز نرفته اند»

صاحب جنگلیاب بود، همراه دو مرد مسلح دیگر که از درون جنگلیاب به سوی ما می آمدند. آب جانم خشک شد. پدرم زیر لب گفت: «خبر شدن لا مذهب، خبر شدن که ما این طرف گریختیم»

رنگ پدرم پاک پریده بود. مادرم لُن لُن بصورت پدرم سیل می کرد. سردان مسلح قشلاق ما بودند، کاظم و سقر. کاظم خنده کرده گفت: «شهر که رفتنی بودین چرا ده موترهای قشلاق نرفتن؟»

پدرم خنده تلخی کرد، اما مادرم زودتر شروع کرد: «دخترم سخت مریض بود، گفتم زودتر پیش دکتر ببریم»

نوعی احساس دلهره یأس آلود بر من مستولی گشته بود. اما کاظم پدرم را قنداق کوب نکرد و فقط بعد از خنده موزیانه اش آرام گفت: «قوماندان گفت که پس قشلاق بیائین»

برخاستیم و پس طرف قشلاق راهی شدیم. احساس می کردم که پاهایم یاری نمی دهد. ۱۳۶۹

می ترسد که اگر همه از قشلاق برود تنها بماند. هوا تاریک شد پدرم برخاست و گفت حرکت کنیم که زودتر به شهر برسیم. اما زلیخا بیدار شده بود و آرام نمی گرفت. صدای گریه اش در جنگلیاب می پیچید که صدای خوعو سگی شنیده شد. بعد سگ سیاه کلاتی از گوشه جنگلیاب پیدا شد که به سوی ما می دوید. خواستم برخیزم که پدرم گفت: «تکان نخورین»

نفس در سینه های ما فید شد. اما سگ در چند قدمی ما که رسید ایستاد. زلیخا چپ شده بود. سگ هف می زد که فریاد خشم آلود مردی عوعو سگ را آرام کرد. مرد از لابلای درختان به سوی ما آمد و نزدیک که رسید چوبش را محکم به کنده

همه سنگها را به سمت من پرتاب کنید!

(گفتگو با محمد شریف سعیدی)

قسمت آخر

در قسمت داستان نیز پنجشنبه عصرها داستان نویسان ما به نقد داستانهایی افغانستانی، ایرانی و خارجی می‌پردازند. داستان مورد نقد، یک

هفته پیش با همکاری گلبانگ حروف چینی و صفحه‌بندی و به داستان نویسان داده می‌شود تا در هفته بعد کاملاً با مطالعه مورد نقد قرار بگیرد. در قسمت داستان نویسی آقای محمد سرور تقوی و میلاد بلخی با ما همکاری دارند. مستأفانه دفتر امکانات لازم را ندارد تا این عزیزان به صورت رسمی در آنجا مسئولیت داشته باشند.

در قسمت تهیه کتابها هنوز فکر اساسی نشده فقط چند مجموعه‌ای به صورت متفرقه آماده کرده‌ایم که به تهران بفرستیم برای چاپ. تا کنون مجموعه شعرهای مذهبی از آقای قیاض و یکی دو مجموعه دیگر را آماده کرده‌ایم.

از دیگر فعالیتهای دفتر برگزاری شب شعرها است که امسال تنها یک شب شعر برگزار کردیم. منتظریم تا دومین شب «در دری» را که اولینش در زمستان سال گذشته برگزار شد داشته باشیم.

○ آن طوری که دوست دانشجویی می‌گفت شعر شما در متون درسی دانشگاه نیز راه یافته، این قضیه برای شما چقدر اهمیت دارد؟

● عرض می‌شود که بلی اولین بار است که شعر معاصر افغانستان در متون درسی دانشگاه راه پیدا می‌کند. البته در آن کتاب از استاد محمد کاظم کاظمی هم شعر هست. عیبی که هست این است که آنجا نوشته‌اند که محمد کاظم کاظمی و محمد شریف سعیدی از افغانستان هستند. البته فکر می‌کنم نیازی هم نبوده چون آن کتاب مجموعه‌ای از شعر و نشر پارسی است برای دانشجویی که در مقطع لیسانس درس می‌خواند. حالا چگونه آنها از میان این همه شعر خوب و زیبایی افغانستان شعر مرا انتخاب کرده‌اند نمی‌دانم. برای من حرف و احساس خاصی نیست اما از آنجا که شعر و ادبیات کشور ویران شده ما به جایی رسیده که در متون درسی دانشگاه راه پیدا کند خوشحالم.

کردند. از میان جماعتی که چند روز بعد در شورا حضور یافتند، حکیمه عارفی درخشندگی فوق العاده از خود نشان داده است. بقیه خواهران هم کارشان خوبند و قابل تقدیر. البته باید از خواهر عزیز قصه نویس ما خانم سکنه اکبری هم یاد کنم هر چند که او عنوان شاعری را با خود ندارد اما در شورای شعر حضور دارد و در قسمت داستان نویسی فعال هستند.

○ از دفتر هنر و ادبیات انقلاب اسلامی افغانستان در قم بگوئید. از این که در این جا چه فعالیتهای ادبی می‌کنید؟

● دفتر

هنر و ادبیات انقلاب اسلامی افغانستان در قم چهار سال بود که به صورت نیمه بند فعالیتهایی داشت. اما سال جاری

این دفتر کمی خوبتر از پیش فعالیت دارد. فعالیتهای ما در این دفتر به بخشهای آموزشی، برگزاری شب شعر و داستان و جمع‌آوری کتابهای شعر و داستان برای چاپ مربوط می‌شود.

هر هفته جلسات نقد شعر داریم که پنجشنبه‌ها ساعت ۹ در دفتر کوچک و بی‌رنگ ما برگزار می‌شود. در یک نشست بسیار صمیمانه، شاعران مهاجر شهر قم هر هفته گرد هم می‌آیند و به شعرخوانی و نقد شعر می‌پردازند. در این جلسات هر هفته غزلی از بیدل نقد و تحلیل می‌شود. من معتقدم که شاعران معاصر ما نباید خالی از گذشته ادبی باشند. به همین اساس بیدل خوانی را پل ارتباطی شاعر معاصر با گذشته ادبی‌اش می‌دانم هر چند که بیدل از خیلی شاعران معاصر، معاصرتر است.

جلسات نقد خواهران بعد از دو سال تغییر و تحولاتی یافت. یکی از این تغییرات این بود که ما بر اساس نیازی که احساس می‌شد جلسات ویژه خواهران را با جلسات ویژه برادران ادغام کردیم تا همه شاعرین و شاعرات! از نظریات همدیگر بهره ببرند. و اینک بنده مسئولیت کلاس نقد شعر عمومی - خواهران و برادران - را در این شورا به عهده دارم.

نکته‌ای را که لازم به یادآوری می‌دانم این است که در شورای شعر جلسات دیگری هم بود که فعال و پویا بود و در رشد خواهران و برادران تأثیر زیاد داشت جلسات



استاد مجاهدی، استاد حسینی، پورمتقی و جواهریان که هر یک به نوبه خود تلاش و خدمت کردند.

○ از خواهران افغانستانی چه تعداد در این شورا فعالیت دارند و کیفیت کارشان چطور است؟

● در آغاز کار فقط خانم شکره عرفانی و مینا نصر در شورا شعر بودند. هر دوی اینها از چهرهای درخشان شعر امروز افغانستان هستند. از همان روزهای آغازین شکوفایی اینها حلقه زندگی بود، میا در شعر سپید و عرفانی در هر دو - سپید و نوکلاسیک. بعد از اندک مدتی به تعداد خواهران افغانستانی در شورای شعر افزوده شد و خانمها: حکیمه عارفی، زهرا زاهدی، کریمه عارفی، معصومه محمدی، معصومه رضائی، شریفی، امینی، حسینی و... حضور پیدا

○ در مورد فعالیتهای تان در شورای شعر وزارت ارشاد استان قم توضیح فرمایید یعنی این که چگونه در آنجا به سمت استادی پذیرفته شدید و چه فعالیتهایی انجام داده‌اید؟

● اوایل سال ۱۳۷۴ که شورای شعر استان قم تشکیل شد جلسات متعددی گذاشته بودند. جلسات نقد شعر و آموزش شعر ویژه خواهران؛ جلسات نقد شعر ویژه آقایان، جلسات عرفان‌شناسی و...

در آغاز، رئیس شورای شعر استان قم با توجه به شناخت قبلی که از حقیر داشت، مرا به عضویت در این شورا دعوت کرد و سپس خواست که کلاسهای ویژه نقد شعر برای خواهران را اداره کنم. من در آغاز معذرت خواهی کردم، چون نه جرئت و جسارت کلاس‌داری را داشتم و نه هم چیزی برای گفتن. در همان زمان به رئیس شورای شعر یعنی استاد مجاهدی پیشنهاد کردم که به جای این که کلاس ویژه خواهران را به من واگذار می‌کنید یک جلسه برای بچه‌های افغانستان بگذارید. ایشان بدون هیچ‌گونه شک و مگر قبول کردند و اطلاعیه هم چاپ کرد و برنامه نقد شعر افغانستان برگزار شد.

یکی دو هفته از برنامه گذشت و من برای یکی دو ماه به همدان و مشهد رفتم. امید داشتم که دوستان شاعر بتوانند جلسات شان را پی‌گیری کنند. وقتی برگشتم دیدم متأسفانه دوستان جلسات را ادامه نداده‌اند. به هر حال آن جلسه نقد شعر افغانستان تبدیل شد به نقد شعر عمومی. دوباره، هم استاد مجاهدی و هم خود خواهران شورای شعر دعوت کردند که کلاس ویژه خواهران را بگردانم. من هم با دلهره قبول مسئولیت کردم و شروع به کار. چند وقتی که گذشت با زیر و بمهای کلاس‌داری آشنا شدم. چیز دیگری که به انگیزه من افزود حضور خواهران کوشای افغانستانی در شورای شعر بود. آن روزها هر چند که این عزیزان کاملاً در آغاز راه بودند و با شعر و شاعری تازه سلام علیکی می‌کردند اما جرقه‌های روشن داشتند که نوید فردای درخشان‌شان بود. به مرور زمان به تعداد آن خواهران نیز افزوده شد.



زیباترین ترانه

• سید محمد شایانعلی

از نغمه های رود به سویت روان شدم
در اشتیاق با تو شدن بی کران شدم
گفتی: پرنده شو به تماشای من بیا
گفتم: که چیست جرمم اگر آسمان شدم
با این همه پرنده که پیراهنم شدند
در بزم اشک و آینه ات میهمان شدم
□ □ □

نام مرا به لحن چه گل خوانده ای؟ که من
مجنون قصه های خوش باستان شدم
نام پر از غمی که فقط با لبان تو
زیبا ترین ترانه اهل جهان شدم
هر شب ستاره ریخته ای خلوت مرا
حکم تو بود اگر به رخت کهکشانشدم

فوس ۷۶

تکاثر ظلمت

• سید رشید صمیمی

چشمی برای چشم تو در خون شناور است
لبهای پر ترنم تو روح دیگر است
قلبم برای لحظه امید می تپد
دست تو دستمایه رحمت براسراست
مهر تو در تموج امواج موج زد
کاین آسمان به ساحت دریا منور است
لبهای موج، نام تو را نوحه می کند
از هجر روی تو، دل ماهی معطر است
از آه سرد سینه پریشد کوه صبر
هر چند نام تو به جهان دز و گوهر است
برف است و کوه صخره و دشت و سرود خون
صحرا پر از شکوفه و گلهای بی سراسر است
خورشید از تکاثر ظلمت به خون نشست
زین روی آسمان ترجم مکر است

فردای روشن

• لعل لعلی

بسیار اگر بار سنگین از دوش برگرده داریم
فردای روشن ترین را امروز چشم انتظاریم
خورشیدها روبرو با تاریخ سردی که دیدیم
بر برگ تقویم طرحی از فصل نو می نگاریم
در کوچه باغ تماشا فردا فقط سبزه پیداست
زردی نماند مگر گل آن هم اگر ما بکاریم
دیری نباید که آید این فصل موعود مردم
بهبده امیدارانه شفاف آینه داریم
تعجیل کن فصل روشن دستم به دامان سبزه
بنگر که اکنون چه خالی، کنون چه بی برگ و باریم

هنوز آسمانمان برپاست

• محمد بشیر رحیمی

رسوب کرد که در خاک، شوری انگیزد
که جای سبزه از این دشت، شعله برخیزد
رسوب کرد که زخم زمین ظهور کند
و آتشاب دل خویش را فراریزد



رسوب کرد که هر ذره، بال و پر گیرد
عقاب گردد و با آسمان در آویزد
رسوب کرد و تیشهای خاک را آراست
که سبزه خویترین شعله - ارچه - برخیزد
رسوب کرد و... هنوز آسمانمان برپاست
ستاره می دهد، الماس سرخ می بیزد

افق روشن

• احمد شاملو

روزی ما دوباره کبوتر هایمان را پیدا خواهیم کرد
و مهربانی دست زیبایی را خواهد گرفت.

□
روزی که کمترین سرود بوسه است

و هر انسان

برای هر انسان

برادری است.

روزی که دیگر درهای خانه شان را نمی بندند

قتل الصالحات است

و قلب

برای زندگی بس است.

□
روزی که معنای هر سخن دوست داشتن است
تا تو به خاطر آخرین حرف دلبال سخن نگر دی.

□
روزی که آهنگ هر حرف، زندگی است

تا من به خاطر آخرین شعر، رنج جست و جوی قالیه
نبرم.

□
روزی که هر لب ترانه ای است

تا کمترین سرود بوسه باشد

□
روزی که تو بهایی، برای همیشه بیایی

و مهربانی با زیبایی یکسان شود

□
روزی که ما دوباره برای کبوتر هایمان دانه بریزیم -

□
و من آن روز را انتظار می کشم

حتی روزی

که دیگر

نیاهم.

«شاه کوهان» این انتقال خوب صورت نمی‌گیرد، شاید چون «کوهان» در زبان فارسی معنای آشناتری هم دارد (کوهان شتر). حالا همین کوهان را در شعر نظران تریزی ببینید:

شوند از گنج تو غارن چو کوهان

شوند از خیل تو کوهان چو غارن

این جا، کوهان زودتر ما را به معنای «کوهها» منتقل می‌کند چون در کنار «غارن» قرار گرفته است. بنابراین یک تصرف دستوری ممکن است در یک متن ادبی پذیرفتنی باشد و در متن دیگری نه؛ و ما نمی‌توانیم هر تصرفی را به طور مطلق پذیریم یا رد کنیم.

نکته دیگر این که به هر حال، ارتباط گوینده و مخاطب به وسیله همین قراردادها برقرار می‌شود و برای حفظ این ارتباط، لازم است که تصرفات شاعران و نویسندگان در دستور زبان اندک و فقط در صورت نیاز باشد. این را هم فراموش نکنیم که وقتی شاعر از محدوده قراردادها راجع و پذیرفته شده خارج می‌شود، باید این را هم بداند که ممکن است مخاطبانش با او همراهی نکنند و شعرش را پس بزنند. در یک سوی این قرارداد تانوشته ولی معتر، مخاطب قرار دارد. مخاطبی که ممکن است چندان هم راجع به تصرف در این قراردادها نباشد. باید دیده شود که شاعر در ازای یک کار خلاف عادت، چیزی در خور ارائه کرده یا نه. تصرف در دستور زبان به خودی خود ارزش ویژه‌ای ندارد، فقط راهی است برای دستیابی به ارزشهایی که ممکن است در رعایت دستور زبان قابل دستیابی نباشند. پس باید دلیل موجهی برای برهم زدن این قراردادها فطری وجود داشته باشد. ما بعداً به بعضی ارزشهایی که با تصرف در این قواعد در شعر بعضی شاعران ایجاد شده، اشاره خواهیم کرد.

مسأله دیگر، وظیفه شاعر در حفظ زبان است، زبانی که قرن‌ها تداوم داشته و پس از شاعر نیز تداوم خواهد داشت. ما نمی‌توانیم به دلخواه خود این قراردادها را طوری شکل دهیم که پیوند تسلهای آینده با میراث ادبی شان بریده شود. اگر شاعران ما به همان اندازه که در حوزه خیال و موسیقی نوآوری کرده‌اند در زبان هم کرده بودند، زبان ادبی ما آن قدر متحول می‌شد که ما حتی دیگر قادر به فهم شعر مولانا و حافظ و یدال هم نبودیم چه برسد به شاعران کهن‌تری چون فردوسی و ناصرخسرو.

بنابراین، برخلاف خیال که در آن نوآوری اصل بود - در دستور زبان حفظ سنت شرط است و تصرف در دستور زبان، فقط آنگاه پذیرفتنی است که به این ترتیب، به رسایی و تأثیر کلام افزوده شود. بقیه در ص ۷

گذشت) چنین تعبیر طنزآمیزی دارد: وقتی بابی سائلنر از خودکشی کردند خودکشی، یک فعل لازم است ولی شاعر آن را به صورت متعدی به کار می‌برد و این ظاهراً خلاف قوانین دستور زبان است. ولی شاعر با این قانون شکستی، می‌خواسته حرفی

است و اگر ما نتوانیم این انعطاف‌پذیری را بر خود هموار کنیم، نخواهیم توانست از همه قابلیت‌های زبان، به نحو خوبی بهره ببریم چون بسیار اتفاق می‌افتد که بیان برتر، چیزی خارج از محدوده دستور زبان راجع را اقتضا می‌کند.

دانستیم که

شعر و دستور زبان

محمد کاظم کاظمی

دستور زبان، مجموعه قراردادهایی است که به تفهیم و تفاهم بین گوینده و شنونده کمک می‌کند. حالا اگر به طور استثنایی شنونده در شرایطی قرار گرفت که حس کرد با شکستن این قراردادها بهتر می‌تواند با مخاطبش رابطه برقرار کند. تکلیف او چیست؟ آیا شاعر حق دارد در صورتی که شرایط اقتضا می‌کند حوزه این قراردادها را به طرز معقولی گسترش دهد؟ می‌گوییم بله، حق دارد چون دستور زبان، وسیله است نه هدف. وسیله‌ای است برای تفهیم و تفاهم بیشتر و آنگاه که بتوانیم با ترک

مثلاً ما در مورد جمع بستن اسامی، قاعده‌هایی داریم. بعضی کلمه‌ها با «ها» جمع بسته می‌شوند و بعضی با «ان» و بعضی با «هردو». حالا وقتی نیمیابوشیخ در مصراع «قاصد روزان ابروی، داروگ کسی می‌رسد باران» کلمه «روز» را که غالباً با «ها» جمع بسته می‌شود، با «ان» جمع می‌بندد، کاری خارج از حوزه این قراردادها کرده و یا به عبارت دیگر، یک قرارداد دیگر هم به آنچه داشته‌ایم، افزوده است. این کار نیمیابوشیخ را به جرم این که خارج از دستور است، نمی‌توان محکوم کرد چون خود دستور زبان، قطعیت صد در صد ندارد.

انسان میزان اختیارات شاعر در افزایش قراردادهای زبانی چیست؟ همین نیمیابوشیخ در جایی دیگر که «کوه» را با «ان» جمع بسته و «کوهان» گفته، موفق بوده؟ براحتمی می‌توان حس کرد که این کوهان دیگر مثل روزان خوش ساخت نیست. ما این قراردادها را بر این مبنا می‌پذیریم که به انتقال مفاهیم ذهنی ما کمک می‌کنند و اگر تصرفی هم در آنها می‌کنیم، باید بنا بر همین اصل باشد، انتقال هرچه بهتر مفاهیم. وقتی شاعر می‌گوید

دستور زبان، مجموعه قراردادهایی است که به تفهیم و تفاهم بین گوینده و شنونده کمک می‌کند. حالا اگر به طور استثنایی شنونده در شرایطی قرار گرفت که حس کرد با شکستن این قراردادها بهتر می‌تواند با مخاطبش رابطه برقرار کند. تکلیف او چیست؟ آیا شاعر حق دارد در صورتی که شرایط اقتضا می‌کند حوزه این قراردادها را به طرز معقولی گسترش دهد؟ می‌گوییم بله، حق دارد چون دستور زبان، وسیله است نه هدف. وسیله‌ای است برای تفهیم و تفاهم بیشتر و آنگاه که بتوانیم با ترک



این وسیله بهتر به هدف برسیم، حق داریم چنین کنیم. شاعر حق دارد با افزایش حوزه اختیارات خویش، به زبان قابلیت بیشتری از آنچه دارد، ببخشد. این به معنای قانون شکستی نیست، بلکه تلاشی است برای تکامل بخشیدن به قانون. مثلاً مرحوم سلمان هراتی در شعری از خودکشی بابی‌سائلنر از زندانی ایرلندی که بر اثر احتصاب غذایی علیه انگلیس در

در این کسی تردید ندارد که درستی زبان از لحاظ دستوری، نخستین شرط سلامت آن است. رعایت قواعد دستوری نه تنها باعث درک درست و سالم شعر توسط مخاطب می‌شود بلکه در حفظ میراث زبانی هر ملتی هم اثر دارد چون اهل ادب متولیان اصلی زبانند و در قدم اول، آنها باید حرمت زبان را نگاهدارند و مانع شیوع نادرست‌ها در آن شوند. صاحب قابوسنامه سخن خوبی در این باره دارد: «سخنی که اندر نثر نگویند تو در نظم مگویی که نثر چون رعیت است و نظم چون پادشاه. آن چیز که رعیت را نشاید، پادشاه را هم نشاید.» ولی ما در کنار توصیه‌ای کلی که در رعایت دستور زبان می‌توان کرد، باید این نکته را هم روشن کنیم که این مجموعه قوانین از کجا آمده و میزان اعتبار آن تا چه حد است.

زبان در بین انسانها به تدریج پدید آمده و نیز به تدریج کامل شده است. اهالی هر زبانی، به مرور زمان حس کرده‌اند که یک مجموعه واژگان با ترتیبهای متفاوت می‌تواند معانی متفاوتی داشته باشد. بنا بر این به صورت قراردادی، شکلی خاص را در روابط واژه‌ها اختیار کرده‌اند که ما اینک به آن دستور زبان می‌گوییم. مثلاً در زبان فارسی وقتی می‌گوییم «رستم دیو سید را کشت»، شنونده درمی‌یابد که «دیو سید» کشته شده است نه «رستم» چون به طور قراردادی پذیرفته است که در چنین جملاتی، نخست فاعل ذکر می‌شود و سپس مفعول. اگر بگوییم «دیو سید رستم را کشت»، یا این که تغییری در واژگان ایجاد نشده، دریافت شنونده دگرگون می‌شود. چرا؟ بنا بر همان قراردادی که می‌گوید نخست فاعل می‌آید و سپس مفعول. اگر فارسی زبانان از ابتدا عادت کرده بودند که نخست مفعول جمله را ذکر کنند، شنونده امروزی نیز به همان عادت عمل می‌کرد و همان را ملاک دریافت خود قرار می‌داد. بنابراین آنچه دستور زبان گفته می‌شود، نه یک قانون آسمانی و ثابت، بلکه مجموعه‌ای از قراردادهایی است که اهالی یک زبان به طور طبیعی و تدریجی به آنها عادت کرده‌اند. اگر این قرارداد در طول زمان تغییر کنند،

دستور زبان هم تغییر خواهد کرد. مثلاً فارسی زبانان پیشین گاهی اسمهای جمع عربی را دوباره با «ها» یا «ان» فارسی جمع می‌بسته‌اند و چون همه جامعه فارسی زبان به این قرارداد گردن نهاده‌بوده، عیبی هم تلقی نمی‌شده چنان که بیدل می‌گوید «تاراج‌گر کل بود بدمستی اجزاه» ولی امروز ما این را نمی‌پذیریم. بنابراین دستور زبان قابل انعطاف و حتی اصلاح

حضور گرم فضای سرد

ادامه از ص ۱

محمد حسین قیاض، خاتم رسول زاده، کاظم پدرالدین، خانم فاطمه اسدی، سید هاشم شیرازی، حسین مهر قاسمی، محمد زکی سعیدی، کاظم عابدینی مطلق، امیر جوان و یدالله گودرزی به ترتیب به ریانهای فارسی، عربی، اردو و انگلیسی شعر خواندند و پس از شعرخوانی حاج صادق آهنگران مستثنی بلندی از قزوه را می خواند و آن گاه از آیه الله حسن زاده دعوت می شود که برای اهدای جوایز برندگان شعر و قصه، تشریف بیاورند و مسجری به ترتیب اسامی برندگان را می خواند.

برندگان شعر:

۱- حجة الاسلام زکریا اخلاقی ایرانی

تقدیر ویژه

۲- سید رضا محمدی افغانستانی

۳- خانم گائین آفریقای جنوبی

۴- تقی پور متقی ایرانی

۵- قرات الاسدی عراقی

۶- سید ابوطالب مظفری افغانستانی

۷- معروف عبدالمجید مصری

۸- صادق رحمانی ایرانی

۹- محمد شریف سعیدی افغانستانی

۱۰- یدالله گودرزی ایرانی

۱۱- نعمت الله شمس پور ایرانی

۱۲- نظیفه السادات ایرانی

برندگان قصه:

۱- مظفر سالاری ایرانی - داستان

طوطی هو

۲- حسن احمدی افغانستانی - سایه

مرگ

۳- مسلم ناصری ایرانی - داستان

غنچه های پاییزی

۴- برتضی دانشمند عراقی - دیوار

گوش دارد

۵- کمال السید عراقی - داستانهای مذهبی

جمعه ۱۳۷۶/۹/۲۸

گفته بودند ساعت ۶ صبح برای رفتن به

آمل، زادگاه آیه الله حسن زاده، آماده شویم.

ساعت ۶ بود که به مهمانسرای معصومیه

می رسیدیم. مهمانان تا هنوز بیدار نشده اند. با

سر و صدای تازه واردان بیدار می شوند و

دوگانه ای برای یگانه به جای می آورند. طبق

معمول با دو ساعت تأخیر یعنی در ساعت ۸

صبح ماشینها آماده می شوند برای آمل.

ماشینی که برای مهمانان مشهد در نظر گرفته

شده است تمیزتر و سرتبت تر است اما

ماشینی که برای مهمانان قم در نظر گرفته

شده است، اتوبوس شرکت واحد پل آهنچی

- بهشت معصومیه است که صدتلیهایش

شکسته و چرکین است و البته برای مسافرتی

که هفت ساعت طول می کشد و به آمل

می رسد خسته کننده است. برخی از

مهمانان قم ناراحت می شوند و در نتیجه

اعتراض می کنند و همه پیش دبیر کنگره

آقای علیرضا قزوه می روند. جوابی که

می شنوند خیلی جالب است. آقای قزوه

می گویند: «دیروز وقتی ماشین سفارش دادیم

عکس اتوبوسهای تمیز و نو به ما نشان دادند

اما امروز که اعتراض کردیم می گویند اتوبوسهای تمیز را فرستاده اند ایستایا! اگر می خواهید با همین ماشین آمل بروید خیلی خوب و گرنه خدا حافظ!

این جا بود که اعتراض گران دست از پا درازتر به اتوبوس باز گشتند و دم در نیاوردند. در دم مهمانسرا که رسیدیم دیدم که دربان در را باز نمی کند - جل الخالق - علت را پرسیدند می گویند از مقامات عالیه آبدارخانه مهمانسرا دستور رسیده است که نشود یک نفر حق ندارد پیش را بیرون بگذارد. تازه دوهزاری مان جا افتاده است که شاعران چه موقعیتی برای دنیای خیالی شان دارند. یعنی بیش از صد نفر شاعر مساوی با یک کلید آهنی! هر چه بود قضیه کلید حل شد اما بعضیها از چیزهای دیگر مثل دهبایی پلاستیکی و... هم می گفتند. چه می دانم؟

نرسیده به پلیس راه آقای علیرضا قزوه نفس زنان خود را به ماشین شاعران قسی می رساند و یادآوری می کند به شاعران افغانستانی که کسانی که نامه ندارند عقب ماشین بنشینند که پلیس راه! راننده خاطر آقای قزوه را آسوده می کند که اتوبوس واحد را کسی کار ندارد. باز خدا را شکر می کنیم.

ساعت ۴ بعد از ظهر به مصلا نماز جمعه شهرستان آمل می رسیم. در آغاز سهندس کشاورزبان استندار استان مازندران به مهمانان خیر مقدم می گوید و از سابقه تاریخی شهر آمل سخن می گوید. حجة الاسلام ابراهیمیان امام جمعه آمل نیز چنین می کند. آقای دکتر حداد عادل رئیس فرهنگستان زبان و ادبیات فارسی با پاس نکوداشت شخصیت ادبی آیه الله حسن زاده به آمل آمده است و سخنان مبسوطی ایراد می کند. وقت تنگ است و جمعیت زیاد. آقایات علوی نواد بلخی، تقی پور متقی، و سید رضا محمدی شاعر شوریده حال افغانستانی شعر می خوانند. وقتی نوبت به سید رضا می رسد بلندگو مصلا خراب می شود و اگر شعر سید رضا در قم نشنیده بودیم در آمل نمی فهمیدیم. در ادامه ابوالقاسم حسینخانی قطعه ادبی می خواند و حجة الاسلام صمدی به زبان گیلکی دوبیتی می خواند که ما نمی فهمیم فقط دیگران را می بینیم که گریه می کنند نمی دانم مناجات است یا روضه یا تجلیل از آقای آیه الله حسن زاده؟

در پایان آقای حسن زاده برای همشهریانش سخنرانی می کند. پس از پایان کنگره در ساعت ۸ شب به سوی قم راه می افتیم و ساعت ۲ یادباد به...

در حاشیه برگزاری کنگره

□ در روز اول کنگره و مسایل گرمابخشی تالار معصومیه خراب می شود و پس از آن شرکت کنندگان بیش از آن به سخنرانها و شعرخوانی گوش بدهند در

فکر این بودند که چه جبهه ای به کار ببندند که مرما نخورند.

□ شرکت شاعران افغانستانی در کنگره اسامی با وجود این که کم رنگ تر از سال گذشته بود با این حال برخی از برادران شاعر و طلبه ایرانی زیرمشتی کاغذ می دادند به آقای جواد محقق که کنگره، افغانی شده است و او این کاغذها را از پشت بسندگو می خواند و اظهار ناخوشایندی برادران ایرانی را به گوش هموطنان می رساند و گاه گاهی با طنز نیشدارش خاطر شاعران افغانستانی را می آزرند. مثلاً: «افغانها کشور ما را بطور مسالمت آمیز به تصرف در آورده اند.» یا وقتی چند نفر شاعران افغانستانی را دعوت می کرد، ملیت اولی را افغانی اعلام می کرد و اما شاعران بعدی را می گفت: «دیگر نمی گویم افغانی است.» یعنی اینها همه افغانستانی است لازم نیست هر کدام معرفی کنیم. این مسأله تا جایی رسید که مجری برنامه، آقای محقق یکی از شاعران ایرانی را پاکستانی معرفی کرد و او اعتراض کرد که: «بعلا! جد اندر جد ایرانی بوده است و ساکن تهران است.»

خوب است از همین فرصت استفاده شود و به پیش کسوتان شعر مقاومت کشور تذکر داده شود که از این پس اگر چنین کنگره ای برگزار می شود، در باره حد نصاب شرکت کنندگان افغانستانی با دبیر کنگره به توافق برسند. مثلاً بگویند از برادران افغانستانی کسانی که یک مجموعه چاپ کرده اند حق شرکت دارند یا کسانی که اول نام شان حرف... است حق شرکت در کنگره را دارند و یا... زیرا دوستان افغانستانی همین که فرسخوان را در روزنامه مطالعه می کنند بدون رنگ شعر می فرستند به گمان این که کنگره شعر حوزه برگزار می شود و حوزه هم میراث ماندگار جهان اسلام و تشیع است غافل از این که «مرد ما را در قوه خود شاد ندارد، ما می خواهیم پاس بگیری...» البته ما طنزهای آقای محقق را به حساب شخص خود می گذاریم.

□ یکی از چیزهایی که توجه بعضیها را به خود جلب می کرد، قیافه های طلاب شرکت کننده بود. وقتی مجری برنامه، اعلام می کرد آقای فلانی از فلان حوزه علمیه برای شعرخوانی تشریف بیاورد، می دیدیم آقای طلبه ریش مبارک را چهار تیغه کرده است! یا اعلام می کرد که توجه شما را به شعرخوانی شاعر جوان آقای... می دیدیم که شاعر جوان بالای چهل سال دارد و ریش مبارک سفید شده است. و شرکت کنندگان با دیدن ریش سفید شاعر جوان بی اختیار می خندیدند.

□ برخی از شاعران محترم برای این که چند غزل بخوانند از پشت بسندگو یا مجریان برنامه چک و چانه می زدند. مثلاً: از یکی از شاعران خواهش کرد که دیگر شعر نتواند تا نوبت به دیگران برسد او از همان جا استدلال می کرد که کسانی که

مثنوی می خوانند چند برابر غزل من وقت می گیرد و من که شعر اصلی ام را تا هنوز نخوانده ام باید بروم. باید کسی عادلانه رفتار کنید. یا برخی از شاعران از باب این که «من لم یشکر المخلوق لم یشکر الخالق» از هر کسی که به نحوی برگزاری کنگره فعالیت کرده بوده نشکر می کرد که وقت چند نفر شعرخوان را می گرفت.

□ خدا به درد دل داستان نویسان برسد که تنها در حاشیه کنگره اگر کدام جایی برای خودشان پیدا می کردند با هم گفتگو می کردند و داستان می خوانند اگر چه که کنگره شعر و قصه بود اما...

- عملاً - از قصه خبری نبود و به گفته یکی از داستان نویسان «قصه قصه نویسان مفت است.»

۷۶/۱۰/۱

شعر و دستور زبان

ادامه از ص ۶

یعنی شاعر در قبال آنچه از دست داده، چیز بزرگتری به دست آورده باشد.

و نکته دیگر این است که به قراردادهای زبان، در طول زمان و به تناسب مقتضیات شکل گرفته اند. بر شکل گیری این قراردادها، اصولی کلی حاکم است؛ اصولی بر مبنای رسایی، زیبایی، ایجاز، سهولت تلفظ، و... که دانش زبان شناسی تا حد زیادی توانسته این اصول را مدون کند و نشان دهد که چرا مثلاً فارسی زبانها عادت کرده اند کلمه «دانشمند» را با «ان» جمع ببندند و کلمه «روز» را با «ها». بحث در این اصول کلی که ریشه قراردادهای زبانی از آنها آب می خورد، در این جا مورد نظر ما نیست؛ فقط می خواهیم این را یادآور شویم که بدون توجه به این اصول، هیچ تصرفی در این قراردادها موفق و پایدار نخواهد بود. طرزی افشار، یکی از شاعرانی است که رهبت فراوانی به صرف کردن اسمها و صفتها به شکل فعل داشته و در شعرش به وفور به فعلهایی چون «درسیدم» (=درس خواندم)، «فرنگیدم» (=به فرنگ رفتم)، «بینگامم»، «نگاه کنم» و... بر می خوریم که بیشتر از روی تفتن و هنرنمایی آمده اند نه بنا بر یک نیاز عمیق زبانی. چنین است که نه برای شاعر هویتی درخور فراهم آورده اند و نه شعرش را تأثیر ویژه ای بخشیده اند. تصرف در دستور زبان اگر از سر تفتن و ناآگاهی باشد، چنین نتیجه ای دارد. بسیار فرق است بین آن که اسم و ضمیر را از صفت بازنشاند و برای آنها هم صفت تقضیلی بیاورد یا مولانای دانشمند که می خواهد بگوید که من از صی هم مست گشته ام هستم، ولی به جای صفت «مست گشته»، خود اسم «باده» را می آورد و به این ترتیب این اهرقانی را شدت دلپذیری می بخشد:

ای می! بترم از تو، من یاده ترم از تو

پرجوش ترم از تو، آهسته که سرمستم



تذکرة الشجره

(اندر احوال مولانا سید نادر احمدی)

● ملا حمید مبشر



آن شاعر ارجمند و آن متفکر تومند و آن نویسنده هر گونه متن و آن مردی از عیب و نقص بری مولانا سید نادر احمدی شاعر بود و پیر بود.

روزی در جمع مردان در خراسان نشسته بود که از آنها بود سید رضا محمدی و سید میر حسین مهدوی و سید ضیا قاسمی و مولانا بشیر شیخنا سید نادر احمدی لاف کرامات می‌زد که از خراسان به سوی فلسطین سگ می‌توان زد به قصد اسرائیلیان و حمایت فلسطینیان. و مردان منکر شدند. پس سید به ملامت آنها برخاست که چنین توهم کرد و آن‌گاه سنگی انداخت چون سه هفته بگذشت خبران در رادیو گفتند که موشکی بر اسرائیل فرو افتاده و بسیاری از اسرائیلیان به درک رفته‌اند چون مردان این بشنیدند انگشت حیرت به دندان گزیدند و حلقه ارادت بر گوش نهادند سید رضا محمدی که از اصحاب خاص ایشان است گوید: که غم فلسطینیان و اندوه یوسنیان دارد و از مهاجرت افغانیان و عراقیان می‌نالد چنان که شبی در مناجات گفت: «خدا یا حال آنان را بد تر از این کن» سید رضا گوید چون این بشنیدم بانگ برکشیدم که ای پیر این چه دعا است و سید گفت خموش! درد آنها است که شعر توانم گفت. مولانا احمدی مرد با صفا بود، و دشمن آمریکا، از او رسائل و کتب زیاد بر جای مانده همچون: «الامراء و الحاکمون»، «سفن سیاسی» که در سخن سیاسی گوید: «سیاست آن باشد که دیانت است نه خیانت. حاکم امین خلق است نه در کمین خلق. در کتاب «الامراء و الحاکمون» در وصف حزب گوید که آن حلقه‌ای از مردان با کفایت است و هدف آن جماعت اداره اموالات است نه انجام قصورات.

مولانا احمدی چون درخت با ثمر بود و طرفدار حقوق بشر و چون سوار اتوبوس می‌شد قلمی از جیب می‌کشید و این بیت را بر دیوار و صندوق اتوبوس می‌نوشت:

بنی آدم اعضای یکدیگرند
که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار

و به جای مصرح چهارم می‌گریست و مسافران او را تسلی می‌دادند. گویند که سالی در افغانستان رفته بود و

گلبانگ؛ زمزمه عاشقان

● سید محمد ضیا قاسمی

... من گلبانگ را مثل یک خانه حس می‌کنم و خودم را هم عضو خانواده‌اش می‌دانم. الان که این سطور را می‌نویسم سالگرد گلبانگ عزیز است. چقدر ما جماعت شاعر و نویسنده به آن نیاز داشتیم و جایی نبود که حرفهای دلمان را بدور از رنگ و بوی سیاسی و میاسی بزنیم که مردم خودمان بخوانند. چقدر نیاز داشتیم تا جایی باشد که زمزمه عاشقانه ما را بیان کنیم تا مردم ما بدانند در کشوری جنگ و تفنگ، کلمات رایج‌اش هستند، کسانی‌اند که به باغچه‌ها و ستاره‌ها می‌اندیشند. و یک سال قبل گلبانگ خجسته تولدی بود که همه این امکانات را به ما داد و پیوند جامعه فرهنگی و فرهنگ اجتماعی ما مهاجران را محکمتر کرد. گلبانگ همانطور که خودش شماره به شماره رشد کرد و استحکام یافت باعث رشد کار دوستانش شد.

لازم است تشکر کنم از دست اندرکاران دلسوزش، مؤل صمیمی‌اش و هیئت تحریریه فعالش. از مسئولین هفته نامه وحدت که امکان وجود و دوام آن را فراهم کردند و نیازها را حس کردند.

گلبانگ عزیز! بر ایام آرزوی خوبها و خوشبها را دارم. تولدت مبارک. کته شوی.

گلبانگ بلند آوازه

● محبوبه ابراهیمی

شنیدم سالگرد تولد گلبانگ بلند آوازه ماست و احساس کردم عرض تبریک و خسته نباشید تنها کاری است که از دست کوتاه من بر می‌آید. بنا بر این موفق و مستدام باشید، ان شاء الله.

در طول این چند ماهی که با شما و گلبانگ آشنا شده‌ام، به آینده هنر و ادبیات و وطنمان امیدوار و خوشبین شده‌ام، آن هم نه کم، که خیلی زیاد...

بهره‌گیری از هنر و اندیشه ناب جوانان مهاجر و اشاعه و انتشار آن، اقدام مؤثری در جهت اعتلای فرهنگ و غنای هنر و ادبیات ماست. اقداماتی که جز با گامهای روشن شما، امکان درخشش و شکوفایی پیدا نمی‌کرد.

در شهر مزارشرف روزی بالای منبر گفت که ایها الناس بهشت رفته‌اید؟ و پیر مردی از جمع گفت که من به مزرعه و کشت رفته‌ام. مولانا احمدی گفت که باغ و کشت فتوکبی بهشت است و فرمود ایها الناس! جو مکارید که بلیات دارد و گندم بکارید که صواب و خیر است. والله اعلم بالصواب

گلبانگ و...

● محمد صابر جعفری

گلبانگ ضمیمه هنری و ادبی هفته نامه وحدت با احساس نیاز به وجود آمد، با هدفمندی آغاز به کار کرد، با سعی و تلاش خستگی ناپذیر ادامه یافت و اکنون وارد دومین سال انتشاراتی خویش شده است.

در شرایطی که هر روز نشریه‌ای خلق الساعه به وجود آمده و چهار روز دوام می‌نماید و بعد فرجام آن با خط مشی‌ای نا معلومی که دنبال می‌کند به فراموشی



سپرده می‌شود، وجود نشریه‌ای زیبا و پر محتوایی چون «گلبانگ» جای بسی شادمانی و خوشحالی است، چرا که توانست با پرداختن صحیح به موضوع هنر و ادبیات - هر چند کاستیهای نیز داشت - در کوران حوادث و اتفاقات خسته کننده سیاسی توجه اذهان را به این بخش از سرمایه فرهنگی جامعه جلب کند و این نقطه عطفی است. اما بسط و گسترش فعالیتهای گلبانگ در آغاز سال دوم انتشار می‌تواند پاسخی مناسب به استقبال خوب عمدتاً قشر تحصیل کرده از گلبانگ باشد. در سال دوم، گلبانگ باید در حیطه‌های ذیل نیز فعالیتهای خویش را گسترش دهد.

۱- در نتیجه یک سال فعالیت خوب و متمر ثمر اکنون گلبانگ یکی از خواندنی ترین نشریات ملت باید به فکر این بود که در وادی ادبیات ریشه‌ای تر کار شود و از حالت چاپ یک مصاحبه و داستان و چهار قطعه شعر و گاهی یک نقد گذرا خارج شود. من بسعد که گلبانگ توانسته است جای پای در میان خوانندگان باز کند باید آن را به یک نشریه علمی تخصصی در زمینه هنر و ادبیات تبدیل کرد و به عمق هنر و ادبیات پرداخت.

۲- پرداختن به دیگر جنبه‌های هنر نیز باید مورد توجه بیشتر قرار گیرد. هنرهای چون موسیقی، تئاتر، نقاشی، خطاطی، خاطره و... نیز ظرفیت توجه و بررسی را دارند و نباید تنها به ادبیات صرف فکر نمود. ادبیات جزئی از هنر است.

۳- گلبانگ در سال اول خود اکثر به ادبیات مهاجرین در ایران پرداخت در

حالی که قسمت قابل توجهی از هنرمندان جامعه ما را می‌توان در داخل کشور و همچنین پاکستان نیز یافت. باید توجه داشت که بسیاری از این هنرمندان هنوز به طور کامل به جامعه مهاجر در ایران معرفی نشده‌اند. گلبانگ باید به ارتباط با این هنرمندان بیشتر بها دهد.

۴- رشد یک نشریه هیچ‌گاه نمی‌تواند در انزوا صورت گیرد. این موضوع نه تنها در مطبوعات بلکه شاید در تمامی جنبه‌های زندگی صدق کند. از این رو گلبانگ باید به ارتباط با خوانندگان و مردم نیز توجه کند. این مهم علاوه بر آن که مسئولین امر را در جریان خواسته‌ها و نظرات خوانندگان قرار می‌دهد می‌تواند به کشف استعدادهای پویا و خلاق در جامعه ما - که چندان هم نیستند - بیانجامد. در امر ارتباط با خواننده سعی نمود تا حد امکان امر ارتباط را آسانتر نمود.

در پایان با عرض خسته نباشید و دست مریزاد برای مسئولین و دست اندرکاران محترم گلبانگ، جناب آقای سعیدی، بلخی (سیلاد)، اکبری و دیگر دوستان امیدوارم شاهد موفقیت روزافزون این عزیزان باشیم. والسلام.

یادآوری:

دوستان ادیب و ادب دوست ما با ارسال مطالب مفید و فراوان خویش در سالگرد گلبانگ ما را شرمندة حضورشان کردند. با عرض پوزش از این که در ویژه‌نامه، آثار همه دوستان را نتوانستیم درج کنیم، تعدادی از آثار چاپ نشده را در این شماره به چاپ رساندیم.

با تشکر

گلبانگ

(ویژه هنر و ادبیات انقلاب اسلامی افغانستان)

صاحب امتیاز:

حزب وحدت اسلامی افغانستان

زیر نظر:

کمیسون فرهنگی ج. و.ا.

سرمدیو:

محمد شریف سعیدی

همکاران:

سید میرزا حسین بلخی

و محمد تقی اکبری

● این نشریه هر ۱۵ روز یکبار منتشر می‌شود

● نشانی پستی:

ایران - قم - ص. پ. ۳۴۶۱/۳۱۸۵